

## راه کارهای مبارزه با اشرافی گری از منظر نهج البلاغه

رضا بنی اسدی<sup>۱</sup>، زهرا خوش صفت<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> استادیار گروه معارف، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی شهید صدوقی یزد، یزد، ایران (نویسنده مسوول)

<sup>۲</sup> دانشجوی کارشناسی ارشد زبان انگلیسی

### چکیده

اشرافی گری نوعی حالت خود برتربینی است که در برخی افراد یا بعضی گروه‌های جامعه مشاهده می‌شود. این افراد و گروه‌ها از نظر اجتماعی به طور غالب در رده‌های بالای جامعه قرار دارند و از نظر سطح زندگی معمولاً در رفاهی بیش از رفاه عموم مردم هستند. زندگی اشرافی در بیشتر صور خود معمولاً با مفاسد بزرگ فردی و اجتماعی همراه است. مفاسدی مانند تحقیر، تمسخر، حسادت، اسراف و از همه بدتر فروپاشی اجتماعی از نتایج اشرافی گری است. با توجه به اهمیت ساده‌زیستی در شرع مقدس و دوری گزیدن از تجمل‌گرایی و اشرافی‌گری، برای ایمنی یافتن فرد و اجتماع از مفاسد آن ضرورت دارد راه‌های مبارزه با این خوی ناپسند شناسایی شوند. این مقاله که به روش توصیفی تحلیلی است در صدد بیان راه‌های مبارزه با اشرافی‌گری از منظر آموزه‌های نهج البلاغه است تا با شناخت این راه‌ها و مبارزه با این بیماری اخلاقی گامی در راه از بین بردن اشرافی‌گری بردارد.

**واژه‌های کلیدی:** امام علی A، نهج البلاغه، اخلاق، تربیت اسلامی، اشرافی‌گری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## ۱. مقدمه

اشرافی‌گری نوعی بیماری اخلاقی است که در همه جوامع دیده می‌شود اما در اسلام که منادی زهد و بی‌اعتنائی به دنیا و ظواهر فریبنده آن است این مسأله به صورت ویژه مورد توجه قرار گرفته است.

## ۱.۱. بیان مسأله

واژه اشرافی‌گری به تازگی وارد فرهنگ جامعه ما شده و در فرهنگ لغات به معنای مصطلح فعلی به کار نرفته است، در متون دینی نیز توجه افراطی به دنیا و مظاهر آن با کلماتی مانند تکاثر، اتراف، ملأ و امثال آنها بیان شده است. البته اشرافیت در فرهنگ سیاسی جهان به یکی از مکاتب حکومتی تعلق دارد که در آن حکومت بر مردم را شایسته طبقه بلندپایگان و اشراف آن جامعه می‌داند. فرهنگ‌نویسان علوم سیاسی، کلمه «Aristocracy» را معادل فارسی «اشرافیت» دانسته‌اند. (ربانی عارف، ۱۳۹۹: ص ۱۲۵)

این رذیله زشت که یک بیماری اخلاقی و نوعی خود برتربینی است از همان صدر اسلام در جامعه اسلامی قابل رؤیت است. این در حالی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منادی ساده زیستی و بی‌رغبتی به زرق و برق دنیا بود. محبوب‌ترین نام‌ها برای پیامبر آن بود که ایشان را مسکین بنامند. (القاضی عیاض، بی تا، ج ۱، ص ۱۹۶) آن حضرت خوش نداشتند شبیه پادشاهان شوند (کافی، ۱۴۰۷: ج ۶، ص ۲۷۲) منزل، مرکب، لباس، غذا و سایر ملزومات زندگی ایشان هیچ شباهتی با زندگی اشرافی نداشت چنان که در روایات فراوانی به این مسأله اشاره شده است و پرداختن به آنها ما را از مسأله مورد بحث خارج می‌کند.

با رحلت ایشان و انتقال قدرت از خاندان وحی به سوی دیگران، آرام آرام این خلق و خوی ناپسند در متصدیان امر حکومت و برخی دیگر از شخصیت‌های آن روزگار آشکار شد. آن طور که در منابع تاریخی از صدر اسلام نقل شده اشرافی‌گری به سرعت و به صورت گسترده در بین جامعه اسلامی و به ویژه شخصیت‌های مطرح آن روزگار رواج پیدا کرد. درباره زندگی طلحه، زبیر، و برخی دیگر مطالبی گفته شده که انسان حیرت می‌کند. در تاریخ مسعودی آمده زبیر بن عوام خانه‌ای در بصره بنا کرد که اکنون در سال ۳۳۲ (زمان خود مسعودی) هنوز باقی است و معروف است خانه‌هایی در مصر، کوفه و اسکندریه بنا کرد. دارایی این زبیر را پس از مرگش، پنجاه هزار دینار، هزار اسب، هزار کنیز و غلام ذکر کرده‌اند. (مسعودی، ۱۴۰۹: ج ۲، ص ۳۳۲-۳۳۳) درباره طلحه گفته شده وقتی کشته شد، ثروت بسیاری بر جای گذاشت. ارزش غلات او در عراق بین چهارصد تا پانصد هزار درهم و درآمد روزانه وی از غلات عراق حدود هزار درهم بود. همچنین ارزش غلات وی در سراه حدود ده هزار دینار بود. همچنین نقل است که ارزش میراث باقی مانده از وی از زمین و دام و اموال و پول نقد سی میلیون درهم بوده است. دو میلیون و دویست هزار درهم و دویست هزار دینار نقد باقی گذاشت و بقیه به صورت زمین و دام و کالا بود. همچنین نقل شده هنگامی که طلحه کشته شد در دست خزانه‌دارش دو میلیون و دویست هزار درهم پول نقد بود و نخلستان‌ها و دیگر اموالش را به سی میلیون درهم ارزیابی کردند. در نقلی دیگر آمده است که از طلحه یکصد پوست گاو نر انباشته از زر که در هر یک سیصد رطل طلا بود، باقی ماند. (ابن سعد، ۱۴۱۰: ج ۳، ص ۱۶۶-۱۶۷)

طلحه و زبیر از نزدیکترین افراد به رسول الله بودند، لکن سكرات نعمت و رفاه آنها را به سوی طمع ورزی و اشرافی‌گری سوق داد و باعث شد که در مقابل امیرالمومنین علیه السلام بایستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وصفش فرمود: «اگر ترس آن نبود که غلو کنندگان امت من درباره تو آنچه را که ترسایان درباره عیسی بن مریم علیهما السلام گفتند، بگویند، درباره تو سخنی می‌گفتم که بین جماعت مردم نمی‌رفتی، جز آن که خاک زیر پایت را بر می‌گرفتند و از آن شفا می‌جستند. (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ج ۲، ص ۵۷۵-۵۷۶)

البته نباید گمان ببریم که با مرگ طلحه و زبیر، خلق و منش طلحه و زبیر هم رخت بر بست، بلکه تاریخ اسلام در ادوار مختلف طلحه و زبیرهای متعددی به خود دیده است. کسانی که اتفاقاً چون طلحه و زبیر روزگاری نقش بی‌بدیلی در دفاع از

اسلام داشتند، اما پس از گذشت مدتی، وقتی که اصطکاک آنان با تنوعات دنیایی زیاد شد در مقابل همان اسلام و نماینده آن، شمشیر کشیدند.

### ۱.۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

زندگی اشرافی آثار بسیار مخربی بر افراد و جامعه دارد. در مراحل ابتدایی موجب دور شدن افراد و جامعه از هویت اسلامی می‌شود زیرا در اشرافی‌گری آسیب‌های بزرگ فردی و اجتماعی مانند: تحقیر، تمسخر، حسادت، اسراف، فساد و غیره ظهور می‌کند که همه آن‌ها خلاف آموزه‌های اصیل دین مبین اسلام است؛ اما در مراحل بالاتر آسیب آن بسیار سخت و شکننده است و خطر گسست اجتماعی، و به دنبال آن اضمحلال و فروپاشی اجتماعی در جامعه اسلامی را در پی دارد که از آسیب‌های مذکور قبلی به مراتب بدتر است زیرا فرصت برای جبران آن‌ها وجود دارد اما این خطر در صورت تحقق فرصتی برای اصلاح و جبران باقی نمی‌گذارد. جامعه ای که در آن اشرافی‌گری و مفاصد اقتصادی شیوع دارد نمی‌تواند به حیات خویش ادامه دهد. این امر جدا از پشتوانه عمیق عقلی، به دفعات در تاریخ نیز تجربه شده است. بنابر این با توجه به آثار مخرب یاد شده و با توجه به اهمیت ساده‌زیستی در شرع مقدس و دوری گزیدن از تجمل‌گرایی که امروزه به یک آسیب بزرگ اجتماعی تبدیل شده، ضرورت دارد راههای مبارزه با این خوی ناپسند، شناسایی شوند تا افراد و نیز جامعه اسلامی از گزند خطرات ناشی از آن محفوظ بمانند و این امری مهم، انکار ناپذیر، و اجتناب ناپذیر است. این مقاله که به روش توصیفی تحلیلی می‌باشد در صدد بیان راههای مبارزه با اشرافی‌گری از منظر آموزه‌های نهج البلاغه است تا با شناخت این راه‌ها و مبارزه با این بیماری اخلاقی گامی در راه از بین بردن اشرافی‌گری بردارد.

### ۱.۳. پیشینه پژوهش

درباره اشرافی‌گری مقالاتی مانند «تأثیر اشرافی‌گری در جامعه اسلامی پس از پیامبر صلی الله علیه و اله» تألیف حبیب زمانی محبوب، و «رفاه و اشرافی‌گری در اسلام» تألیف هادی ربانی عارف به رشته تحریر درآمده است. همچنین درباره مبارزه با اشرافی‌گری مقالاتی مانند «حضرت محمد صلی الله علیه و آله و رویارویی با اشرافی‌گری» تألیف فاطمه ارجلو، و «ابوذر غفاری طلایه دار مبارزه با مفاصد اقتصادی و اشرافی‌گری» تألیف علانگاری نگارش شده است. همچنین مقاله «آسیب-شناسی اشرافی‌گری در سیره حکومتی امیر مومنان علیه السلام» تألیف محمدرضا صداقت با موضوع این پژوهش بی‌ارتباط نیست اما در خصوص موضوع این مقاله یعنی راه‌کارهای مبارزه با اشرافی‌گری از منظر آموزه‌های نهج البلاغه پژوهش مستقلی مشاهده نشده است. از این رو می‌توان گفت موضوع این مقاله بدیع بوده و نوعی نوآوری در بحث اشرافی‌گری محسوب می‌شود.

### ۲. راه‌کارهای نظری مبارزه با بیماری اشرافی‌گری

مراد از راه‌کارهای نظری، آموزه‌هایی است که شناخت آن‌ها به عنوان راهی برای مبارزه با اشرافی‌گری تلقی می‌شود.

#### ۱.۲. انسان‌شناسی

یکی از موضوعاتی که در نهج البلاغه از آن صحبت به میان آمده، خلقت انسان و هدف از آفرینش او است. امام علی علیه السلام از آفرینش انسان و مراحل مختلف آن و همچنین دو بُعدی بودن او یعنی بعد جسمانی و بعد روحانی سخن می‌گوید و می‌فرماید: «ثُمَّ جَمَعَ سُبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَ سَهْلَهَا وَ عَذْبَهَا وَ سَبْخَهَا تَرْبَةً سَنَهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ وَ لَاطَهَا بِالْبَلْبَةِ حَتَّى لَزَبَتْ فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةَ ذَاتِ أَحْنَاءٍ وَ وُصُولِ وَ أَعْضَاءٍ وَ فُصُولِ أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ وَ أَصْلَدَهَا حَتَّى صَلَّصَتْ لَوْفَتِ مَعْدُودٍ وَ أَمَدِ [أَجَلٍ] مَعْلُومٍ ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ أَفْتَمَثَلَتْ [فَمَثَلَتْ] إِنْسَانًا ذَا أَذْهَانٍ يُجِيلُهَا وَ فِكْرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا وَ جَوَارِحٍ يَخْتَدِمُهَا وَ أَدَوَاتٍ يَقْلِبُهَا وَ مَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ الْأَذْوَابِ وَ الْمَشَامِ وَ الْأَلْوَانِ وَ الْأَجْنَاسِ مَعْجُونًا بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلَفَةِ» (خطبه ۱) یعنی «پس از آنکه خداوند متعال آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید) از جای سنگلاخ و جای هموار زمین و جایی

که مستعد برای کشت و زرع بود و جای شوره‌زار، پاره خاکی را فراهم آورد، آب بر آن ریخت تا خالص و پاکیزه شد و آنرا با آب آمیخت تا بهم چسبید، آنگاه از خاک آمیخته شده شکلی را که دارای اطراف و اعضاء و پیوستگیها و گسستگیها بود بیافرید، آنرا جمودت داد تا از یکدیگر جدا نشود، و محکم و نرم قرار داد تا گل خشک شده شد (و آنرا بحال خود باز داشت) برای زمان معینی (که در آن وقت مقتضی بود روح و حیات بآن داده شود) پس آن گل خشک شده را جان داد. (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۱، ص ۳۰)

ممکن است این سؤال پیش آید که کدام عبارت به روحانی بودن انسان اشاره می‌کند؟ حضرت در کلام مذکور با عبارت «ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ» به بعد روحانی انسان اشاره می‌کنند.

مرحوم علامه جعفری در این باره می‌نویسد: «مقصود از روح، همان حقیقت والایی است که انسان را از سایر جانداران متمایز می‌سازد و او را به تکامل مادی و معنوی می‌رساند.» (جعفری، ۱۳۸۵: ج ۲، ص ۱۳۴)

یکی از تفاوت‌های انسان و حیوان در همین است که در متن زندگی انسان، مسائل معنوی و غیرمادی وجود دارد. از دو بُعدی بودن انسان می‌توان اصل کرامت را استنباط کرد و این نوع کرامت ذاتی، حاکی از عنایت ویژه خداوند به انسان است. (مهدی ابوطالبی، ۱۳۸۳: ص ۲۱۱-۲۱۲)

همانطور که خداوند می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (قرآن کریم، ۱۷: ۷۰) یعنی و به درستی که ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم.

علامه جعفری (ره) پس از بیان معنای کرامت که عبارت از شرف و عزت و حیثیت ارزشی است، مثال‌هایی را از قرآن کریم و نهج البلاغه آورده و اظهار می‌دارد کرامت انسانی همان صفات عالی و استعدادهایی هستند که خداوند به انسان بخشیده است. (جعفری، ۱۳۶۹: ص ۳۵۰) این در حالی است که خوی اشرافی‌گری با کرامت انسان ناسازگار است زیرا اشرافی‌گری دربرگیرنده اموری مانند ثروت اندوزی افراطی برای رسیدن به دنیای برتر، تجمل‌گرایی، فرو رفتن در لذت‌مادی، عدم توجه کافی به محرومین و نیازمندان جامعه، خودبرتر بینی، عجب، کبر، فخر فروشی و غیره است که هر کدام زهری مهلک برای کرامت انسانی محسوب می‌شوند.

در نهج البلاغه نمونه‌هایی از سخنان حضرت علی (علیه السلام) درباره هدف خلقت انسان دیده می‌شود، آن حضرت می‌فرماید: «لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَ لَمْ يَتْرُكْكُمْ سُدىً» (خطبه ۶۴) یعنی خداوند سبحان شما را بی‌جهت نیافریده و مهمل و بی‌کار رها نکرده است. و در جای دیگر می‌فرماید: «وَ أَعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّهُ لَمْ يَخْلُقْكُمْ عَبَثًا وَ لَمْ يُرْسَلْكُمْ هَمَلًا» (خطبه ۱۹۵) یعنی بندگان خدا بدانید خدا شما را بی‌بیهوده نیافرید، و سر خود رها ننمود. و نیز می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ أَمْرًا عَبَثًا فَانْهَوْا وَ لَا تُرِكَ سُدىً فَيَلْفُو» (حکمت [۳۷۶] ۳۷۰) یعنی «ای مردم، از خدا بترسید که هیچکس بی‌بیهوده آفریده نشده تا بازی کند، و خود سر رها نگشته تا کار بیجا انجام دهد.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۶، ص ۱۲۶۰)

از فرمایشات آن حضرت بدست می‌آید که انسان حتی اگر مدت طولانی در دنیا زندگی کند، چون برای آخرت خلق شده و بالآخره باید دار فانی را رها کند پس باید به ارزش خود پی ببرد و کاری نکند که برایش کسر شأن محسوب شود. برای همین اشرافی‌گری در وجود کسی که ارزش واقعی خود را شناخته، راه پیدا نمی‌کند زیرا اشرافی‌گری همانطور که بیان شد با بسیاری از امور ملازم با کرامت انسانی در تضاد است.

اگر کسی خود را بشناسد و در ناتوانی خویش بیندیشد به خوبی در می‌یابد که ابتدا و انتهایش چقدر بی‌ارزش است. حضرت علی (علیه السلام) در این زمینه می‌فرماید: «عَجِبْتُ لِلْمُنْتَكَبِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَةً وَ يَكُونُ عَدَاً حَيْفَةً» (حکمت [۱۲۱] ۱۲۶) یعنی «شگفت دارم برای گردنکشی که دیروز نطفه بود و فردا مردار می‌باشد (که اگر خاک از روی جسدش بردارند مردم از گندش گریزانند)» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۶، ص ۱۱۴۵) انسانی که تمام وجودش را ضعف و نقصان گرفته تا جایی که طبق کلام آن حضرت، قادر نیست به خویش روزی رساند و حتی قادر نیست جلوی مرگ خویش را بگیرد (حکمت [۴۶۲] ۴۵۴) و همین که اجل قطعی او فرا رسد اگر تمام دنیا جمع شوند تا جلوی مرگ او را بگیرند نمی‌توانند؛ (ارفع، ۱۳۹۰: ص ۷۲۲-۷۲۳) چنین موجودی چه نسبتی با تکبر دارد؟ و چگونه روا است که به زندگی اشرافی بپردازد؟

حضرت علی علیه السلام پیرامون درماندگی انسان در جای دیگر می‌فرماید: «مِسْكِينٌ ابْنُ آدَمَ مَكْتُومٌ الْأَجَلِ مَكْنُونٌ الْعِلَلِ مَحْفُوظٌ الْعَمَلِ تَوْلَمُهُ الْبَقَّةُ وَ تَقْتَلُهُ الشَّرْفَةُ وَ تُنْتِنُهُ الْعَرَقَةُ» (حکمت [۴۲۷] ۴۱۹) یعنی «ذلیل و بیچاره فرزند آدم: اجلش پنهان (نمی‌داند چه وقت می‌میرد) بیماریها و دردهایش پوشیده (همواره در معرض پیشآمدها و بیماریهای ناگوار می‌باشد) عملش نگاهداری میشود (در نامه اعمال ثبت گردیده اگر خودش هم فراموش کند از او فراموش ننمایند) پشه او را دردناک می‌سازد و آب در گلو گرفتن، می‌کشد و عرق، بد بو می‌کند.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۶، ص ۱۲۸۳) با این اوصاف آیا شلیسته است انسان غرور و تکبر داشته باشد و با اشرافیت و تجمل‌گرایی فخرفروشی کند؟

## ۲.۲. دنیاشناسی

اگر ماهیت دنیا به خوبی شناخته شود رو آوردن به آن که در زندگی اشرافی جلوه‌های تامی از آن به چشم می‌خورد به راحتی جایگاه خود را از دست می‌دهد.

حجم قابل توجهی از مباحث مطرح شده در نهج البلاغه درباره دنیا و ویژگی‌های آن است. حضرت علی علیه السلام در فرازهایی از نهج البلاغه، دنیا را مذمت کرده‌اند. ایشان خطاب به سلمان فارسی فرمودند:

«فَإِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ لَيِّنٌ مَسْمُومٌ قَاتِلٌ سَمَّهَا فَأَعْرَضَ عَمَّا يُعْجِبُكَ فِيهَا لِقَلْبِهِ مَا يَصْحَبُكَ مِنْهَا وَ ضَعَّ عَنكَ هُمُومَهَا لَمَّا أَيْقَنَتْ بِه مِنْ فِرَاقِهَا وَ تَصَرَّفَ حَالَاتِهَا وَ كُنَّ أَنْسَ مَا تَكُونُ بِهَا أَحْذَرُ مَا تَكُونُ مِنْهَا فَإِنَّ صَاحِبَهَا كَلَّمَا اطْمَأَنَّ فِيهَا إِلَى سُرُورٍ أَشْخَصَتْهُ عَنْهُ إِلَى مَحْذُورٍ أَوْ إِلَى إِيْنَابِسٍ أَرْزَلَتْهُ عَنْهُ إِلَى إِيْحَاشٍ» (نامه ۶۸)

یعنی «داستان دنیا مانند مار است که مالش آن نرم و زهرش کشنده است، بنا بر این دوری کن از آنچه (کالایی که) ترا در دنیا شاد می‌گرداند برای آنکه از کالای آن اندکی (بس کفنی) با تو همراه می‌ماند (به گور می‌بری) و اندوه‌های آنرا از خود دور ساز برای آنکه به جدائی از آن و تغییر احوالش باور داری (میدانی که بالأخره از آن جدا می‌مانی و هر دم روش آن بخلاف هنگام دیگر است، پس بآن دل میند و برای زندگانی چند روزه افسردگی بخود راه مده) و هر وقت انس و خوی تو به دنیا بیشتر است از آن هراسان‌تر باش، زیرا دنیا دار هرگاه در آن دل‌بسته شاد شد دنیا او را از آن حال بسختی می‌کشاند، یا هرگاه به انس و خو گرفتن مطمئن گردید او را از آن حال، بترس و هراس گرفتار می‌کند.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۵، ص ۱۰۶۶)

آن حضرت با نكوهش دنیا مخاطب خود را از آن برحذر می‌دارد و می‌فرماید: «مَا أَصِفُ مِنْ دَارٍ أَوْلَاهَا عَنَاءٌ وَ آخِرُهَا فَنَاءٌ فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ» (خطبه ۸۲) یعنی «چگونه وصف کنم سرائی را که اول آن رنج و آخر آن نیستی است. در حلال آن حساب و در حرامش عقاب می‌باشد.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۱، ص ۱۸۲)

و در جای دیگر این‌گونه دنیا را نكوهش می‌کنند:

«أَلَا وَ هِيَ الْمَتَصَدِّيقَةُ الْعُنُونُ وَ الْجَامِحَةُ الْحَرُونَ وَ الْمَائِنَةُ الْخُنُونُ وَ الْجَحُودُ الْكِنُونُ وَ الْعَنُودُ الصَّدُودُ وَ الْحَيُودُ الْمَيُودُ حَالِهَا أُنْتِقَالٌ وَ وَطْأَتُهَا زِلْزَالٌ وَ عِزُّهَا ذُلٌّ وَ جِدُّهَا هَزْلٌ وَ عَلْوُهَا سُفْلٌ دَارٌ [أَحْرَبٌ] حَرْبٌ وَ سَلْبٌ وَ نَهْبٌ وَ عَطَبٌ.» (خطبه ۱۹۱) یعنی «آگاه باشید دنیا به زن فاجره‌ای ماند که خود را (به مردان) نشان داده روی بگرداند، و به اسب سرکشی ماند که هنگام حرکت توقف نموده فرمان نبرد، و دروغگوی بسیار خیانتکار و ستیزه‌گر ناسپاس‌گزار، و بسیار جفا کار منحرف شونده (از راه حق)، و بسیار دوری کننده (از راه راست) و نگران و درهم است، روش آن منتقل شدن (از حالی به حالی و از شخصی به شخصی) و جای پای آن متحرک و غیر ثابت و ارجمندی آن زبونی، و سعی و کوشش آن بازی و شوخی، و بلندی آن پستی است، سرای گرفتن مال و برهنه کردن و تاراج نمودن و تباه ساختن است.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۴، ص ۷۷۴)

سخنان حضرت علی علیه السلام در مذمت دنیا بیشتر از آن است که در این مختصر بگنجد. آن حضرت دنیا را خانه آرزوهای فناپذیر (خطبه ۴۵)، خانه ابتلای مردم به فتنه (خطبه ۶۳)، خانه نابودی و رنج و تغییر و عبرت (خطبه ۱۱۴)، خانه عبور (خطبه ۲۰۳)، خانه جنگ و محرومیت (خطبه ۲۸۵)، و صفاتی از این نوع معرفی کردند که همه نشان دهنده آن است که دنیا ارزش دل‌بستگی به آن و لذائذ آن را ندارد.

البته حضرت علی علیه السلام در جاهایی هم دنیا را مدح کرده‌اند؛ بطور مثال امام علیه السلام هنگامی که شنیدند مردی دنیا را نکوهش می‌نمود، (در ستودن دنیا) فرمودند:

«إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارٌ عَافِيَةٍ لِمَنْ فَهَمَ عَنْهَا وَ دَارٌ غَنَى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارٌ مَوْعِظَةٌ لِمَنْ اتَّعَطَّ بِهَا مَسْجِدُ أَحِبَّاءِ اللَّهِ وَ مَصَلَى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهَبْتُ وَحْيَ اللَّهِ وَ مَتَجَّرَ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبَّحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ» (حکمت [۱۲۷] ۱۳۱) یعنی «محققاً دنیا سرای راستی است برای کسیکه (گفتار) آنرا باور دارد، و سرای ایمنی (از عذاب الهی) است برای کسیکه فهمید و آنچه را که خبر داد دریافت، و سرای توانگری است برای کسیکه از آن توشه بر دارد (پیرو خدا و رسول باشد) و سرای پند است برای کسیکه از آن پند گیرد، جای عبادت و بندگی دوستان خدا (پرهیزکاران) و جای نماز گزاردن (یا درود فرستادن و طلب آموزش نمودن) فرشتگان خدا، و جای فرود آمدن وحی (پیغام) خدا، و جای بازرگانی دوستان خدا است که در آن رحمت و فضل (او را) بدست آورده و سودشان بهشت بود،» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۶، ص ۱۱۴۹)

با کمی تأمل در مدح و نکوهش حضرت، معلوم می‌شود که این سخنان، ارزش ذاتی دنیا را نفی نمی‌کنند، زیرا حضرت علی علیه السلام دنیا را با ارزش‌های والایی چون عدالت، طهارت نفس و ... مقایسه کرده و آن را کم‌تر دانسته است و یا بدون بی‌ارزش کردن دنیا، در این مقایسه، کفه‌ی ترازوی انصاف را به سوی ارزش‌های دینی و معنوی متمایل کرده است. (رشاد، ۱۳۸۵: ج ۷، ص ۱۱۴)

بنابر این دنیا اگر وسیله‌ای برای رسیدن به مقاصد اخروی باشد ممدوح است؛ اما اگر خود دنیا هدف باشد مذموم است. آنچه مهم است این است که آدمی دنیا را معبر و گذرگاهی برای رسیدن به آخرت ببیند و دنیا را هدف غایی خویش قرار ندهد؛ زیرا اگر به دنیا و امور دنیوی دلبستگی پیدا کرد و تمام هم و غم خود را دنیا و کسب آن قرار داد، از رشد حقیقی خود باز می‌ماند. آن حضرت در این باره می‌فرماید: «الدُّنْيَا خَلِقَتْ لِغَيْرِهَا وَ لَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا» (حکمت [۴۷۲] [۴۶۳])؛ یعنی «دنیا برای دیگری آفریده شده است، و برای خود آفریده نشده است.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۶، ص ۱۲۹۸) به عبارت دیگر دنیا هدف ذاتی نیست بلکه وسیله و مقدمه‌ای برای رسیدن به کمال انسانی است که هدف ذاتی و غایی انسان است.

آن حضرت از مردم می‌خواهند که ته مانده دنیا را به اهلش واگذارند و می‌فرمایند: «أَلَا لِحَرِّ يَدِعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لَاهِلِهَا؟ أَنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكَ نَمْنُ إِلَّا الْجَنَّةَ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا» (حکمت [۴۶۵] [۴۵۶]) یعنی «آیا آزاد مردی نیست که این ته مانده طعام در دهان (دنیای پست) را برای اهلش (کفار و منافقین) رها کند؟ برای نفسهای شما بهایی جز بهشت نمی‌باشد پس آنها را جز بآن بها نفروشید.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۶، ص ۱۲۹۶)

آن حضرت در جایی دیگر می‌فرماید: «... مِنْ ابْصَرَ بِهَا بَصْرَتَهُ ... مِنْ ابْصَرَ إِلَيْهَا اِعْمَتَهُ» (خطبه ۸۲) یعنی «کسی که (به عبرت) بآن نگریست دنیا او را بینا و آگاه کرد (تا راه راست را یافته خود را آماده آخرت نمود) و کسیکه به زینت و آرایش آن نگاه کرد، دنیا او را نابینا گردانید.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۱، ص ۱۸۲) پس می‌توان گفت انسان می‌تواند از طریق مشروع به طلب دنیا رود و از لذت‌های آن بهره برد اما حرص دنیا آدمی را که دارای شرافت است از حقیقت خود دور و بیگانه می‌کند. (شمس الدین، ۱۳۶۱: ص ۲۱۴)

هنگامی که حفظ دنیای پر زرق و برق با حفظ دین در تضاد واقع شود به گونه‌ای که هر یک سبب ضایع شدن دیگری شود، از نظر آن حضرت، با حفظ دین و ایمان، ضرری متوجه انسان نخواهد شد. غنای حقیقی در حفظ سرمایه‌های دین و ایمان است که در زندگی جاویدان انسان همه جا راه‌گشای اوست، نه مواهب مادی زودگذر فانی. (ناصر مکارم شیرازی، ۱۳۸۴: ج ۶، ص ۵۱۹-۵۲۰) انسان با چنین دیدگاهی هرگز به دنبال زندگی اشرافی نمی‌رود بلکه از آن متنفر و گریزان است و به دنیا همان‌طور که در روایات به آن اشاره شده به عنوان مزرعه آخرت (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۲۶۷) نگاه می‌کند.

### ۳. راه‌کارهای عملی مبارزه با بیماری اشرافی‌گری

مراد از راه‌کارهای عملی، انجام اموری است که به عنوان راهی برای مبارزه با اشرافی‌تلقی می‌شود.

۳.۱. الگوگیری از سیره معصومین علیهم السلام

یکی از طرق عملی مبارزه با اشرافیت، اقتدا به سیره معصومین علیهم السلام است. امام علی علیه السلام در یکی از خطبه‌های خویش، رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به عنوان یک الگوی شایسته و کامل معرفی کرده و می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللَّهِ ص كَافٍ لِكَفِّ فِي الْأُسُوءَةِ وَ دَلِيلٌ لِكَفِّ عَلَى ذَمِّ الدُّنْيَا وَ عَيْبِهَا وَ كَثْرَةِ مَحَازِبِهَا وَ مَسَاوِيهَا» (خطبه ۱۶۰) یعنی «و پیروی کردن از (رفتار) رسول خدا- صلی الله علیه و آله- برای تو کافی است، و بر مذمت دنیا و معیوب بودن و بسیاری رسواییها و بدی‌های آن ترا دلیل و راهنما می‌باشد.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۳، ص ۵۰۸) آن حضرت پس از بیان اجمالی بی‌اعتنایی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به دنیا و بیان شمه‌هایی از کیفیت بی‌اعتنایی پیامبران بزرگ الهی به دنیا و مظاهر آن (خطبه ۱۶۰) از مردم می‌خواهند که به نبی اکرم صلی الله علیه و آله اقتدا کنند و می‌فرماید: «فَتَأْسُ بِنَبِيِّكَ الْأَطْيَبِ الْأَطْيَبِ ص فَإِنَّ فِيهِ أُسُوءَةً لِمَنْ تَأْسَى» (خطبه ۱۶۰) یعنی «به پیغمبر خود- صلی الله علیه و آله- که (از همه خلائق) نیکوتر و پاکیزه‌تر است اقتداء نموده از آن بزرگوار پیروی کن، زیرا آن حضرت سزاوار پیروی کردن است برای کسیکه پیروی کند.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۳، ص ۵۱۰)

با نگاهی به زندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در می‌یابیم که آن حضرت بیش از حداقل نیاز خود، از متاع دنیا استفاده نکرد و به آن تمایلی نشان نداد. پهلویش از همه لاغرتر و شکمش از همه گرسنه‌تر بود. دنیا به او عرضه شد تا آنچه می‌خواهد انتخاب کند اما از پذیرفتن آن امتناع ورزید. پیامبر با همه قلب خویش از زرق و برق دنیا اعراض کرد و یا آن را در وجودش میراند. (عبدالله جوادی آملی، ۱۳۷۸: ص ۱۴۰-۱۴۱)

علاوه بر راهنمایی به سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام از روش و مشی خودشان در زندگی نیز برای مردم سخن گفته‌اند؛ از ساده‌زیستی و زهد خویش، و از تحمل سختی‌ها و رنج‌ها سخن می‌گویند که حتی لباس خود را بارها و بارها وصله کردند. ایشان می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَقَدْ رَقَعْتُ مِدْرَعَتِي هَذِهِ حَتَّى اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا وَ لَقَدْ قَالَ لِي قَائِلٌ: أَلَا تَبْدُهَا عَنكَ، فَقُلْتُ اعْزُبْ عَنِّي «فَعِنْدَ الصَّبَاحِ يُحْمَدُ الْقَوْمَ السَّرِي» (خطبه ۱۶۰) یعنی «سوگند بخدا بر این جبه خود چندان پینه دوختم تا اینکه از دوزنده آن شرمنده شدم، و گوینده‌ای بمن گفت: آیا آنرا (بعد از این همه پینه) از خود دور نمی‌کنی؟ گفتم از من دور شو که عند الصبح یحمد القوم السری یعنی هنگام بامداد ناز مردم شب رو سپاسگزاری می‌شود (جمله عند الصبح یحمد القوم السری مثل است گفته میشود برای کسی که رنج بر خود تحمیل می‌نماید تا آسایش یابد، چنانکه کاروان در گرمای تابستان چون شب راه روند و از بی‌خوابی رنج برند بامداد که بمنزل رسیده از سختی گرما رهیدند، مورد تمجید شنونده‌ها قرار خواهند گرفت.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۳، ص ۵۱۳)

و یا وقتی درباره لباس وصله‌داری که بر تن داشتند از حضرت سؤال شد، فرمودند: «يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ وَ تَذَلُّ بِهِ النَّفْسُ وَ يَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ» (حکمت [۹۹] ۱۰۳) یعنی «با آن، دل متواضع و نفس آماره رام میشود و مؤمنین از آن پیروی می‌کنند.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۶، ص ۱۱۳۳)

البته رهبر جامعه اسلامی مسولیت سنگینی دارد؛ و خود حضرت در این باره می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ أُثْمَةً [الْحَقُّ] الْعَدْلُ أَنْ يَقْدِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعُ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ.» (خطبه ۲۰۹) یعنی «خدای تعالی به پیشوایان حق واجب گردانیده که خود را با مردمان تنگدست برابر نهند تا اینکه فقیر و تنگدست را پریشانی‌اش فشار نیاورده نگران نسازد.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۴، ص ۶۶۷)

وقتی استاندارش در بصره، بر سر سفره پر زرق و برق یک اشراف‌زاده حاضر شد، حضرت او را با توبیخ نامه‌ای به خود آورد و فرمودند: «أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطِمْرِيهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ.» (نامه ۴۵) : یعنی «بدان که پیشوای شما از دنیای خود بدو کهنه جامه (رداء) و آزار یعنی جامه‌ای که سر تا پا را می‌پوشاند) و از خوراکش بدو قرص نان (جهت افطار و سحر، یا نهار و شام) اکتفاء کرده است.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۵، ص ۹۶۷)

زندگی کردن و خوراک و پوششی همانند اکثر مردم داشتن اولاً در عرف پسندیده است؛ ثانیاً نفس فزون طلب و فرعون صفت را به زانو در می‌آورد و از بلند پروازی‌های او جلوگیری می‌کند و مهم‌تر اینکه مومنین از پیشوای خود الگو می‌گیرند و به او اقتدا می‌کنند. گویا نظر امام علی علیه السلام این است که الگوی رفتاری و حضور در صحنه مسولیت، از ارائه الگو در گفتار

کارسازتر است و مؤمنان در تمام موارد زندگی از امیر خودشان الهام عملی می‌گیرند. بنابراین، به خودی خود زمینه اسراف و تجمل پرستی یا نمایش توانگرانه در منظر تهیدستان از بین خواهد رفت. (حمیدزاده گیوی، ۱۳۹۵، ص ۳۴۰-۳۴۱)

### ۳.۲. یاد مرگ

یکی دیگر از راهکارهای عملی برای مبارزه با اشرافی‌گری، یاد کردن از مرگ است. رویدادی که برای همه اتفاق خواهد افتاد چنان که خداوند می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ». (قرآن کریم، ۳: ۱۸۵) حضرت علی علیه السلام بارها در سخنان خود یاد مرگ را در مردم زنده می‌کردند تا از علایق دنیوی بریده شوند. ایشان می‌فرمایند: «أَلَا فَادُّكُرُوا هَآذِمَ اللَّذَاتِ وَ مَنَّعَ الشَّهَوَاتِ وَ قَاطِعَ الْأُمْنِيَّاتِ عِنْدَ الْمُسَاوَرَةِ لِلْأَعْمَالِ الْقَبِيحَةِ». (خطبه ۹۹) یعنی «آگاه باشید پس در هنگام شتاب بانجام کارهای زشت مرگ را بیاد آورید که لذتها و خوشیها را ویران میکند و عیشها را بهم می‌زند و آرزوها را قطع می‌نماید.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۲، ص ۲۹۴)

ایشان نه تنها یاد رخداد مرگ، بلکه عبرت‌های روزگار را نیز برای مردم یادآوری می‌کردند تا دل در گرو دنیا و زیبایی‌های دل‌فریب آن نسپارند. آن حضرت در جایی که از روزگار صحبت به میان می‌آورد می‌فرماید: «الدَّهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ وَ يُجَدِّدُ الْأَمَالَ وَ يُقَرِّبُ الْمَنِيَّةَ وَ يُبَاعِدُ اللَّأْمَنِيَّةَ» (حکمت [۷۰] ۷۲) یعنی «روزگار بدن‌ها را فرسوده می‌سازد (پیر می‌نماید) و (با کمی آسایش) آرزوها را تازه و نو میکند، و (با گردش خود) مرگ را نزدیک می‌گرداند، و (با نزدیک شدن مرگ) آرزوها را دور می‌سازد.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۶، ص ۱۱۱۷)

در این کلام حضرت وقایعی را که هر روز و هر لحظه برای آدمی رخ می‌دهد، برای مخاطب خود بیان می‌کنند تا عبرت گرفته و هدف اصلی را در زندگی پیش گیرد؛ به عبارت دیگر زمان و روزگار ما را به مرگ نزدیک می‌کند؛ به فرموده آن حضرت که فرمودند: «نَفْسُ الْمَرْءِ خَطَاةٌ إِلَىٰ أَجَلِهِ». (حکمت [۷۲] ۷۴)، «نفس کشیدن مرد گام او است بسوی مرگ خود (زیرا هر نفس از عمر او کم کرده و به مرگ نزدیک می‌نماید مانند گام برداشتن که شخص را به مقصدش نزدیک می‌گرداند.)» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۶، ص ۱۱۱۸) پس آیا روا است که انسان دلبسته این حیات موقت شود و دل به ظواهر فریبنده و زودگذر آن بدهد؟ آیا انسان عاقل همه سرمایه خود را خرج امری زودگذر می‌کند؟ کدام عاقل همه ثروت خویش را در طول سفر و قبل از رسیدن به مقصد مصرف می‌کند.

### ۳.۳. اعتدال و میانه روی

بیان اعتدال و میانه‌روی در امور زندگی یکی دیگر از راه کارهای عملی ارائه شده در نهج البلاغه برای مبارزه با اشرافی‌گری است. اعتدال و میانه‌روی اگر چه عام است و بسیاری از امور را شامل می‌شود اما به طور قطعی یکی از مصادیق آن موضوع مورد بحث یعنی منع و رد اشرافی‌گری است.

کلمه «اعتدال» از ماده «عدل» حد وسط افراط و تفریط است به گونه‌ای که در آن زیادی و نقصی نباشد؛ بنابراین، بر اقتصاد، مساوات، قسط و استواء عدل اطلاق می‌شود. (مصطفوی، ۱۳۶۸: ج ۸، ص ۵۵) در تاج العروس معنای «عدل» ضد جور آمده است. همچنین به معنای میانه‌روی و ترک افراط و تفریط نیز آمده است. (زبیدی، ۱۴۱۴: ج ۱۵، ص ۴۷۱) مترادف آن، کلمه اقتصاد از قصد می‌باشد. (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۳، ص ۱۲۷)

خروج از اعتدال، زیانبار بوده و موجبات حسرت آدمی را فراهم می‌آورد. این خروج از مرز تعادل یا بصورت افراط جلوه می‌کند و یا بصورت تفریط، البته این از خصوصیات جاهل است که راه اعتدال را نمی‌تواند پیش بگیرد. امام علی علیه السلام در این باره



می‌فرماید: «لَا يُرَى الْجَاهِلُ [ تَرَى الْجَاهِلَ إِلَّا مُفْرَطًا أَوْ مُفْرَطًا (حکمت [۶۸] ۷۰) یعنی دیده نمی‌شود نادان مگر آنکه تندرود است (از حد و اندازه خود می‌گذرد) یا کند رو (بحد و اندازه خود نمی‌رسد).» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۶، ص ۱۱۱۶)

همان‌طور که بیان شد دامنه اعتدال در زندگی بسیار وسیع است و باید در تمام ابعاد زندگی مانند دوستی و دشمنی، غم و شادی، خوف و رجا، تعریف و تمجید، انجام عبادات و غیره جاری باشد. یکی از این موارد اعتدال در بهره‌مندی از مواهب دنیوی است. در این جا نیز افراط و تفریط مذموم است. همان‌طور که پشت پا زدن به همه مواهب دنیوی و ترک همه لذائذ مردود است و در روایات تصریح شده که در اسلام رهبانیت وجود ندارد (برقی، ۱۳۷۱: ج ۱، ص ۲۸۷؛ ابن بابویه، ۱۳۶۲: ج ۱، ص ۱۳۸)، غرق شدن در مواهب و لذائذ دنیوی هم مردود است که این شق دوم همان اشرافی‌گری است. حضرت علی علیه السلام ضرورت اعتدال در بخش‌هایی از زندگی که با موضوع ما در ارتباط است را چنین بیان می‌کنند: «كُنْ سَمْحًا وَلَا تَكُنْ مَبْدِرًا وَ كُنْ مُقَدِّرًا وَلَا تَكُنْ مُقْتِرًا» (حکمت ۳۳) یعنی «بخشنده باش ولی نه بحد اَسراف و بی‌جا (که افراط و تجاوز از حد باشد) و میانه رو باش و سختگیر مباش (که آن تفریط و تقصیر در حد باشد).» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۶، ص ۱۱۰۳) به عبارت دیگر در استفاده رساندن به دیگران از طریق مواهب دنیوی نه بیش از اندازه و نه کمتر از اندازه این کار را انجام ندهید، بلکه راه میانه که مطلوب است را انتخاب کنید این در حالی است که اشرافی‌گری با اسراف و بریز و بپاش همراه و افراط در این زمینه است.

آن حضرت در جایی دیگر می‌فرمایند: «إذا أراد الله بعدد خيرا ألهمه الإقتصاد و حسن التدبير، و جنبه سوء التدبير و الاسراف» (تمیمی، ۱۴۱۰: ص ۲۹۱) یعنی هرگاه خداوند به بنده‌ای خیر اراده کند، در دل او میانه‌روی و نیکوئی تدبیر را اندازد، و او را از بدی تدبیر و اسراف دور کند. در شرح این حدیث گفته شده: «مراد به «نیکوئی تدبیر» نیکوئی تدبیر در معاش است که همان میانه روی باشد، و مراد به «بدی تدبیر» نیز بدی تدبیر در معاش است به این که میانه روی نکند بلکه تنگ‌گیری کند یا اسراف؛ پس ذکر اسراف بعد از این از قبیل ذکر خاص است بعد از عام و تخصیص آن به ذکر ممکن است که به اعتبار زیادتی قبح آن باشد و در بعضی نسخه‌ها به جای «التدبير» دوم «التبذير» است و بنا بر این ترجمه این است که: و اجتناب فرماید او را از بدی تبذیر و اسراف، و مراد به «تبذیر» نیز اسراف است و ذکر اسراف بعد از آن از برای تأکید است و بنا بر این نیز تخصیص تبذیر و اسراف به ذکر، به اعتبار زیادتی قبح آن تواند بود.» (آقا جمال خوانساری، ۱۳۶۶: ص ۱۷۵-۱۷۶) پس داشتن علم معاش و تدبیر در امور زندگی و به کارگیری آن‌ها یکی از راههای دوری از اسراف و اشرافی‌گری است؛ البته اگر چه اشرافی‌گری معمولا با اسراف همراه است اما بدون آن نیز محقق می‌شود همان‌طور که اسراف نیز بدون اشرافی‌گری امکان تحقق دارد. به هر حال این دو خصلت زشت در بسیاری از موارد با یکدیگر همراهی دارند که با رعایت اعتدال در بهره‌مندی از مواهب دنیوی از بین می‌روند.

### ۴.۳. برقراری عدالت اقتصادی و حفظ بیت المال

راه دیگری که در نهج البلاغه به عنوان راه‌کاری برای مبارزه با اشرافی‌گری مطرح شده تلاش برای برقراری عدالت اقتصادی و حفظ بیت المال است که تمام آحاد و افراد جامعه اسلامی به ویژه کارگزاران نظام اسلامی موظف به انجام آن هستند تا با رفع تبعیض، عدالت را در جامعه برقرار کرده و از پیامدهای بی‌عدالتی که در نهایت به ضرر جامعه و همه مردم تمام خواهد شد، جلوگیری کنند. بدون تردید یکی از تبعات بی‌عدالتی، گسترش اشرافی‌گری است. در مقابل، جامعه‌ای که در آن عدالت اقتصادی رعایت و بیت المال حفظ می‌شود، زمینه فراگیر شدن و شیوع زندگی اشرافی از بین می‌رود.

با مروری در تاریخ دوران خلفا، می‌توان نمونه‌هایی از بی‌عدالتی‌های که در نهایت منجر به شورش مردم شد را پیدا کرد. پیش از روی کار آمدن حضرت علی علیه السلام مناسبات معتدل اقتصادی در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شدت دگرگون شد و استکبار اقتصادی جامعه را فرا گرفت که اوج آن در زمان خلیفه سوم بصورت چپاول اقتصادی درآمد و جامعه اسلامی را به بحران کشاند. امتیاز دادن‌ها و بخشش‌های بی حد و حصر خلیفه سوم در نهایت باعث شد مردم علیه وی شورش کرده و او را بکشند. (علی اکبر رشاد، ۱۳۸۵: ص ۳۴۹؛ مصطفی دلشاد تهرانی، ۱۳۷۷: ص ۳۳)

امام علی علیه السلام با رد شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان که در بسیاری از اوقات موجب اشرافی‌گری است می‌فرماید: «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بُوْجُودِ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِظِّ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبَ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقَيْتُ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلَهَا وَ لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَزٍ» (خطبه ۳) یعنی «اگر حاضر نمی‌شدند آن جمعیت بسیار (برای بیعت با من) و یاری نمی‌دادند که حجت تمام شود و نبود عهدی که خدای تعالی از علماء و دانایان گرفته تا راضی نشوند بر سیری ظالم (از ظلم) و گرسنه ماندن مظلوم (از ستم او)، هر آینه ریسمان و مهار شتر خلافت را بر کوهان آن می‌انداختم (تا ناقه خلافت بهر جا که خواهد برود و در هر خارزاری که خواهد بچرد و متحمل بار ضلالت و گمراهی هر ظالم و فاسقی بشود) و آب می‌دادم آخر خلافت را به کاسه اول آن و (چنان‌که پیش از این بر این کار اقدام ننمودم، اکنون هم کنار می‌رفتم و امر خلافت را رها کرده مردم را به ضلالت و گمراهی وا می‌گذاشتم، زیرا) فهمیده‌اید که این دنیای شما نزد من خوارتر است از عطسه بز ماده.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۱، ص ۵۲-۵۳)

با روی کار آمدن ایشان، معیارهای خلفای پیشین رخت بر بست و عدالت علوی جایگزین آن‌ها شد. در حیطه حکومتی، حضرت علی علیه السلام حداقل نیاز معیشتی همگان را تامین کردند و در راه فقر زدایی و تامین معیشت گام‌های جدی برداشتند. حضرت در این باره می‌فرمایند: «ما أصبح بالكوفة أحد إلا ناعما ان أدناهم منزلة لياكل البر و يجلس في الظل و يشرب من ماء الفرات» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۳: ج ۲، ص ۹۹؛ محمد باقر مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۴۰، ص ۳۲۷) یعنی هیچ‌کس در کوفه نیست مگر این که در نعمت است، پایین‌ترین طبقات ایشان نان نیکو می‌خوردند، و در سایه می‌نشینند (خانه دارند) و از آب فرات (گوارا) می‌نوشند. این به آن معنا است که در حکومت آن حضرت همه مردم از امکانات لازم زندگی برخوردار بوده‌اند. تحقق چنین امر مهمی جز با دوری از زندگی اشرافی و پرهیز از ترویج اشرافی‌گری حاصل نمی‌شود. خود آن حضرت مظهر تام زهد و بی‌رغبتی به دنیا بودند. ایشان بعد از جنگ جمل، کوفه را مرکز خلافت خود قرار دادند اما بخاطر دوری از تشریفات و تجمل به کاخ حکومتی کوفه نرفتند. (نصر بن مزاحم، ۱۳۷۰: ص ۱۳ و ۱۵)

حضرت علی علیه السلام نسبت به حفظ بیت المال نیز تلاش کرده و آن را عادلانه بین مردم تقسیم می‌کردند؛ به طوری که حتی نسبت به نزدیکان و اطرافیان خود امتیازی قائل نبودند. کیفیت برخورد آن حضرت با برادرشان عقیل که درخواست یک من گندم از بیت المال را داشت (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۴، ص ۷۱۴-۷۱۵؛ عبدالحمید ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۲۱۶؛ حسن الزین، ۱۳۸۷: ص ۸۸-۸۹)، معروف و بسیار عبرت‌انگیز است. بی شک کسی که چنین رفتاری با نزدیکان خویش دارد، نسبت به دیگران به طریق اولی حق را رعایت می‌کند که برقراری عدالت اقتصادی و حفظ بیت المال را در پی دارد.

آن حضرت علاوه بر دقت نظر خویش در خرج بیت المال، به کارگزاران‌شان نیز اجازه دست‌اندازی به بیت المال را نمی‌دادند، و در این صورت وقوع، آن‌ها را عزل یا توبیخ می‌کردند تا از تکرار جلوگیری شود. برای مثال، وقتی حضرت متوجه شدند که کارگزاری به اموال عمومی خیانت و در راه خورد و خوراک شخصی صرف کرده نامه‌ای به وی نوشتند و روز معاد را یادآور شدند و فرمودند: «أ مَا تُوْمِنُ بِالْمَعَادِ أ وَ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ» (نامه ۴۱) یعنی «آیا تو بمعاد و بازگشت ایمان نداری، یا از مو شکافی در حساب و باز پرس (در آخرت) نمی‌ترسی؟» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۵، ص ۹۵۹) آن گاه او را تهدید کردند که هر چه سریع‌تر اموال را بازگردان وگرنه با شمشیر کیفر تو را می‌دهم. (همان)

آن حضرت هم‌چنین در نامه‌ای به قائم مقام فرمانداری خود در کوفه چنین می‌نویسند: «وَ إِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا صَادِقًا لَنْ بَلَّغَنِي أَنْكَ حُنْتٍ مِنْ فِئَةِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ لِقِيلِ الْوَفْرِ قَلِيلِ الظَّهْرِ ضَيْلِ الْأَمْرِ» (نامه ۲۰) یعنی «و من سوگند بخدا یاد میکنم سوگند از روی راستی و درستی اگر بمن برسد که تو در بیت المال مسلمانان بی‌چیزی اندک یا بزرگ خیانت کرده و بر خلاف دستور صرف نموده‌ای بر تو سخت خواهیم گرفت چنان سختگیری که ترا کم مایه و گران پشت و ذلیل و خوار گرداند.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۵، ص ۸۷۱)

در توصیه به حفظ بیت‌المال و جلوگیری از ریخت و پاش‌ها در اموال عمومی که جلوه‌ای از اشرافی‌گری است در نامه‌ای به قثم بن عباس، کارگزاران در شهر مکه نوشتند: «وَ أَنْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قَبْلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ وَ الْمَجَاعَةِ مُصِيباً بِهٖ مَوَاضِعَ الْمَفَاقِرِ الْفَاقَةِ وَ الْخَلَاتِ وَ مَا فَضَلَ عَنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنُقْسِمَهُ فِيمَنْ قَبْلَنَا» (نامه ۶۷) یعنی «و بنگر (رسیدگی کن) بآنچه از مال خدا (بیت‌المال مسلمانان) نزد تو گرد می‌آید، پس آنرا به کسان عیال‌مند و گرسنه نزد خود بده در حالیکه رسانده باشی آنرا به آنان که (براستی) درویش و بی‌چیز و نیازمند باشند و آنچه از آن زیاده آید نزد ما بفرست تا آنرا در کسانی که نزد ما هستند بخش نماییم.» (فیض الاسلام، ۱۳۷۹: ج ۵، ص ۱۰۶۴) همان‌طور که مشاهده می‌شود آن حضرت حتی نسبت به اضافه بیت‌المال در سرزمینی حساس بودند و خرج بی‌جهت آن را بر نمی‌تافتند و خواستار آن بودند تا به مرکز رسانده شود تا در جای صحیح خود خرج شود.

نمونه‌های دیگری از این حساسیت‌ها که حضرت کارگزاران‌شان را به علت اسراف و اشرافی‌گری و دست بردن به بیت‌المال توبیخ کرده‌اند را می‌توان در نهج البلاغه یافت که بخاطر عدم اطاله فقط به آن‌ها اشاره می‌شود. نامه‌ای به شریح قاضی که یک خانه مجلل خریداری کرده بود. (نامه ۳) نامه‌ای به استاندار بصره که بر سر سفره پر زرق و برق یک جوان اسراف‌زاده‌ای شرکت می‌کند. (نامه ۴۵) نامه‌ای به به منذر بن جارود که چهار هزار درهم از خراج دزدید. (نامه ۷۱) این‌ها و نمونه‌های دیگر نشان از حساسیت آن حضرت نسبت به پرهیز کارگزاران دولت اسلامی از زندگی اشرافی و ترویج آن می‌باشد.

زندگی اشرافی و مجلل آن هم برای کارگزاران یک حکومت اسلامی، آسیب‌های فردی و اجتماعی فراوان و غیر قابل انکار دارد؛ به عنوان مثال فرد را دچار غرور و خودبرتر بینی می‌کند و جامعه را نسبت به آن‌ها و حاکمیت اسلامی بدبین می‌کند. در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید درباره‌ی امام‌داری امام علی علیه‌السلام قبل و بعد از خلافت آمده که آن حضرت فرمودند: ای اهل کوفه، هنگامی که از نزد شما رفتم اگر به غیر از وسائل شخصی و مرکب و غلامم چیزی داشتم، من خیانت کردم. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ج ۲، ص ۲۱۶) وقتی حاکم اسلامی چنین سیره‌ای داشته به طور طبیعی می‌بایست عموم کارگزاران آن حضرت نیز از زندگی اشرافی به دور بوده باشند که به گواهی تاریخ چنین نیز بوده‌اند؛ و البته با موارد استثنایی نیز برخورد شده است. در زمان ما اگر چه بسیاری از کارگزاران نظام اسلامی به وسیله مردم مستقیم یا غیر مستقیم انتخاب و کنار گذاشته می‌شوند اما راه مبارزه با اشرافی‌گری همان است یعنی مردم باید کسانی را انتخاب کنند که با کوخ نشینان به جای کاخ نشینان مانوس باشند و از زندگی اشرافی به دور باشند. مسوولیت دادن به چنین افرادی در جامعه که نسبت به وضع زندگی خویش و نیز خرج بیت‌المال مسلمین حساس هستند خود یک گام عملی در مبارزه با فساد اقتصادی و اشرافی‌گری است.

## نتیجه‌گیری

اشرافی‌گری نوعی حالت خودبرتری‌بینی است که در افراد یا گروه‌هایی از جامعه مشاهده می‌شود؛ عامل ایجاد روحیه اشرافی‌گری برخی خلأهای معرفتی و مشکلات اخلاقی است. انسان باید از نعمت‌های خدادادی استفاده کرده و از آن‌ها بهره‌مند گردد اما آن چه در منابع روایی و از جمله نهج البلاغه خواسته شده، مصرف و بهره‌مندی در حد اعتدال است؛ اشرافی‌گری که حالت افراطی در بهره‌مندی از مواهب دنیوی است می‌تواند آسیب‌های بزرگ فردی و اجتماعی مانند: تحقیر، تمسخر، حسادت، اسراف، فساد و از همه بدتر گسست و فروپاشی اجتماعی را در پی داشته باشد؛ بنابراین، لازم است با این خصلت زشت مبارزه جدی صورت گیرد. در نهج البلاغه برای این منظور راه‌کارهایی بیان شده است که می‌توان آن‌ها را نظری و عملی تقسیم کرد. در تبیین راه‌کارهای نظری به شناخت صحیح انسان و نیز دنیا اشاره شده که با شناخت دقیق آن‌ها بسیاری از انسان‌ها دیگر میلی به اشرافی‌گری پیدا نمی‌کنند و برخی دیگر نیز در صورت میل، اعتنایی به آن نمی‌کنند چون به خوبی دریافته‌اند چنین صورتی از زندگی ارزش حقیقی ندارد. در راه‌کارهای عملی ارائه شده در نهج البلاغه نیز می‌توان به چهار راه‌الگوگیری از سیره معصومین علیهم‌السلام، یاد مرگ، اعتدال و میانه روی در بهره‌گیری از مواهب دنیوی، و برقراری عدالت اقتصادی و حفظ بیت‌المال اشاره کرد. بی‌تردید با بکارگیری این تعالیم نهج البلاغه، به خوبی می‌توان با خوی اشرافی‌گری مبارزه کرد و افراد و به تبع آن جامعه را از این خوی زشت و آثار آن پیراسته نمود.

## منابع

- ≠ القرآن الکریمو
- ≠ نهج البلاغه (۱۴۱۴ق). تحقیق و تصحیح: صبحی صالحو قم: هجرت.
۱. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین. (۱۴۰۵ ق). *عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیّه*. محقق / مصحح: مجتبی عراقی. قم: دار سید الشهداء للنشر.
  ۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله. (۱۴۰۴ق). *شرح نهج البلاغه*. قم: مکتبه آیه الله المرعشی نجفی.
  ۳. ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۶۲ ش). *الخصال*. محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر. قم: جامعه مدرسین.
  ۴. ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع الهاشمی البصری. (۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰ م). *الطبقات الکبری*. تحقیق: محمد عبد القادر عطا. بیروت: دار الکتب العلمیه.
  ۵. ابوطالبی، مهدی. (۱۳۸۳ش). *تربیت دینی از دیدگاه امام علی*. تهران: مرکز انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
  ۶. ارفع، سید کاظم. (۱۳۹۰ش). *حدیث زندگی شرح حکمت‌های نهج البلاغه*. تهران: پیام عدالت.
  ۷. آقا جمال خوانساری، محمد حسین. (۱۳۶۶ش). *شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم*. تهران: دانشگاه تهران.
  ۸. برقی، احمد بن محمد. (۱۳۷۱ق). *المحاسن*. قم: دار الکتب الإسلامیه.
  ۹. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۴۱۰ق، *غرر الحکم و درر الکلم*، قم: دار الکتب الاسلامیه.
  ۱۰. جعفری تبریزی، محمد تقی (۱۳۶۹ش). *حکمت اصول سیاسی اسلام*. تهران: بنیاد نهج البلاغه.
  ۱۱. جعفری تبریزی، محمد تقی. (۱۳۸۵ش). *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
  ۱۲. جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۸ش). *حکمت نظری و عملی در نهج البلاغه*. قم: مرکز نشر اسراء.
  ۱۳. حسینی زبیدی، محمد مرتضی. (۱۴۱۴ق). *تاج العروس من جواهر القاموس*. بیروت: دارالفکر.
  ۱۴. حمیدزاده گیوی، اکبر. (۱۳۹۵ش). *شرح نهج البلاغه علی*. تهران: کوثر معرفت.
  ۱۵. دلشاد تهرانی، مصطفی. (۱۳۷۷ش). *دولت آفتاب: اندیشه‌ی سیاسی و سیره‌ی حکومتی علی*. تهران: خانه اندیشه جوان.
  ۱۶. ربانی عارف، هادی؛ رزاقی، صادق؛ دهقان پور، علی رضا. ۱۳۹۹ ش، رفاه اشرافی‌گری در اسلام، *فصل‌نامه اقتصاد و بانکداری اسلامی*. ۹ (۳۲)، ص ۱۲۳-۱۴۶.
  ۱۷. رشاد، علی اکبر. (۱۳۸۵ش)، *دانشنامه امام علی*. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
  ۱۸. الزین، حسن. (۱۳۸۷ش). *الامام علی بن ابی طالب و تجربه الحکم*. ترجمه: امیر سلمانی رحیمی. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
  ۱۹. شمس الدین، محمد مهدی. (۱۳۶۱ش). *دراسات فی نهج البلاغه*. ترجمه: محمود عابدی. تهران: بنیاد نهج البلاغه.
  ۲۰. طریحی، فخرالدین بن محمد. (۱۳۷۵ش). *مجمع البحرین*. تهران: مرتضوی.
  ۲۱. فیض الاسلام اصفهانی، سید علی نقی، ۱۳۷۹ش، *نهج البلاغه پارسی*، تهران: مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام
  ۲۲. القاضی عیاض، أبو الفضل عیاض بن موسی. (بی تا). *الشفای بتعریف حقوق المصطفی*. تحقیق: علی محمد البجاوی. بیروت: دار الکتب العربیه.

۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ ق). *الكافی (ط - الإسلامية)*. محقق / مصحح: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی. تهران: دار الکتب الإسلامية.
۲۴. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی. (۱۴۰۳ ق). *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۵. المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسين. (۱۴۰۹ ق). *مروج الذهب و معادن الجواهر*. تحقیق: اسعد داغر، قم: دار الهجرة.
۲۶. مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸ ش). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۸۴ ش). *پیام امام امیرالمؤمنین*. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۲۸. نصر بن مزاحم. *وقعة صفین*. (۱۳۷۰ ش). ترجمه: اتابکی، پرویز. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

### Strategies to fight aristocracy from the perspective of Nahj al-Balaghah Ali

Aristocracy is a kind of self-exaltation that is observed in some individuals or some groups of society. These individuals and groups are socially predominantly at the top of society. And in terms of well-being, they are usually higher than other people. Aristocratic life in most of its forms is usually associated with great individual and social corruption. Corruption such as humiliation, ridicule, jealousy, extravagance, and worst of all social decay are the result of aristocracy. Given the importance of biological simplicity in the holy sharia and avoiding aristocracy. In order for the individual and society to be safe from its corruption, it is necessary to identify ways to combat this unpleasant temperament. This article, which is a descriptive-analytical method, seeks to express the ways to fight aristocracy from the perspective of Nahj al-Balaghah teachings, so that by recognizing these ways and fighting against this moral disease, it will take a step towards eliminating the aristocracy.

**Keywords:** Imam Ali, Nahj al-Balaghah, Ethics, Islamic education, aristocracy.